

و از او اسب و سلاح خواست تا به جنگ فرود رود، و چون گستم او را از این کار منع کرد

بدو گفت بیژن که مشکن دلم
یکی سخت سوگند خوردم به ماه
کزین کوه من بر نگر دانه اسب
کنون یال و بازو ز هم بگسلم
به دادار کیهان و دیهیم شاه
مگر گشته گردم به کین زرسپا

۳- سهراب هنگام تاختن به سراپرده کاووس، خطاب بدو

چنین گفت کای شاه آزاده مرد
یکی سخت سوگند خوردم به بزم
کز ایران نمائیم یکی نیزه دار
چگونه است کارت به دشت ببرد
در آن شب کجا گشته شد زنده رزم
کنم زنده کاووس کی را بدار

۴- افراسیاب چندی پس از سپردن کیخسرو به شبانان، پیران را خواست

و بدو گفت :

از این کودکی کز سیاوش رسید
ازو گر نوشته به من بر بدی است
چو کار گذشته نگیرد به یاد
و گر هیچ خوی بد آید پدید
و پیران گفت :

اگر شاه فرمان دهد در زمان
نخستین ز پیمان مرا شاد کن
فریدون با قر و تخت و کلاه
همان تور کش تخت و اورند بود
نیا زادم، را به شمشیر و زور
ز پیران چو بشنید افراسیاب
بیارم برش آن ستوده جوان
ز سوگند شاهان یکی یاد کن
همی داشتی راستی را نگاه
به دادار گیهانش سوگند بود
به دادار پیرام و کیوان و هور
سر مرد جنگی در آمد به خواب

یکی سخت سو گند شاهان بخورد
 به دادار گو این جهان آفرید
 که ناید بدین کودک ازمن ستم
 ۵- رستم پس از آگاهی از کشته شدن سیاوش، چون بدرگام کاووس

رسید

به دادار دارنده سو گند خورد
 نباشد، نه رخ را بشویم ز خاک
 مگر کین آن شهریار جوان
 ۶- در کین سیاوش خواستن
 زواره یکی سخت سو گند خورد
 کزین پس نه نخجیر جویم نه خواب
 ۷- هنگامی که کیو پیران را - که برای باز آوردن کیخسرو و فرنگیس
 به توران، از پس آنان ناخته بود - گرفتار کرد و نزد کیخسرو برد

ابراهیم پیران گرفت آفرین
 همی گفت کای شاه دانش پژوه
 تو دانسته ای درد و تیمار من
 تو و مادرت هر دو از چنگک دیو
 سزد کردم از چنگک این ازدها
 به کیخسرو آنکه نگه کرد کیو
 فرنگیس را دید دیده پر آب
 به کیو آنکه گفت کای سرفراز
 چنان دان که این پیر سر پهلوان
 پس از دادگر داور رهنمون

بدان کو رهانید ما را ز خون

ز بد مهر او پرده جان ماست
 به ما بخشش ای نامور تو کنون
 بدو گفت گیو ای سر بانوان
 یکی سخت سوگند خوردم به ماه
 که گر دست یابم بدو روز کین
 بدو گفت کین خسرو ای شیر فش
 کنون دل به سوگند گستاخ کن
 چو از خنجرت خون چکد بر زمین
 و گیو کین خسرو را فرمان برد و چنین کرد آنگاه
 چنین گفت پیران از آن پس به شاه
 بفرمای کاسیم دهد باز نیز
 به گیو آنکهی گفت شاه دلیر
 بدو گفت گیو ای دلیر سپاه
 اگر خواهی این باد پای روان
 یکی سخت سوگند را یاد کن
 که نکشاید این بند من هیچکس
 کجا مهتر بانوان تو اوست
 بدان گشت همدستان پهلوان

وزین کرده خویش زتهارخواست
 که هرگز بد بر بدی رهنمون
 انوشه جوان باد شاه جهان
 به تاج و به تخت سرافراز شاه
 کنم ارغوانی به خویش زمین
 روان را ز سوگند یزدان مکش
 به خنجر و را گوش سوراخ کن
 هم از مهر یاد آیدت هم ز کین
 کرد آنگاه

که نتوان پیاده شدن تا سپاه
 چنان دان که بخشیده ای جان و چیز
 که اسپس مرا بخش ای تره شیر
 چراست گشتی به آورد گناه
 دو دست بیندم به بند کران
 به پیمان تن بسته آزاد کن
 کشاینده گلشهر خواهم و بس
 و زو نیست پنهان ترا مفزویوست
 به سوگند بخیرید اسپ روان

و هنگامی که دست بسته نزد افراسیاب رسید، بدو گفت که گیو او را به

کمند گرفتار ساخت و دست بست و نزد کین خسرو برد و

فرنگیس گشت آنکهی یاورم
 دو دستم بیست و بر آورد جوش
 به دادار خود کام و تخت و کلاه
 بخوردم، چو دیدم که بر گشت بخت

همی خواست تا برد از تن سرم
 نبرید سر لیک بدرید گوش
 به جان و سر شاه و خورشید و ماه
 مراد ادا از این گونه سوگند سخت

که نگشاید این دست من هیچ کس
 بجز جفت گلشهر در دهر و بس^۱
 ۸- هنگام شکسته شدن ایرانیان در جنگ با تورانیان که گودرز از پیران
 گریخت ، کیو بر او بانگ زد که : تو و هفتاد جنگی پسر ت با دیگر دلیران هنوز
 زنده‌اید، باید پای افشارید و دشمنان را بشکنید .

چو گودرز بشنید گفتار کیو	بدید آن سرو ترک خویشان نیو
پشیمان شد از دانش و رای خویش	ببفشرد بر جایکه پای خویش
گرازه برون آمد و گسته‌م	ابا بر ته و کرد زنگه به هم
بخوردند سوگندهای گران	که پیمان شکستن نبود اندر آن
کزین رزمگه بر نتابیم روی	مگر از سگر ز خون اندر آید به جوی
همه یکسره پشت پشت آوریم	مگر نام رفته به مشت آوریم ^۲

۹- کیو چون بهرام را خسته و خونین از دست تراود در میدان جنگ

افکنده دید

به دادار دارنده سوگند خورد	به روز سپید و شب لاجورد
که جز ترک رومی نبیند سرم	مگر کین بهرام باز آورم ^۳

۱۰- کاموس پس از کشته شدن اشکبوس

به پیران چنین گفت کای پهلوان	تو بیدار دل باش و روشن روان
ببین تا چه خواهی ز سوگند سخت	که خوردند شاهان بیدار بخت
خورم زان فزون من کنون پیش تو	که روشن شود زان دل ریش تو
که زین بر ندارم من از پشت بور	به نیروی یزدان کیوان و هور
مگر جان تو شاد و روشن کنم	برایشان جهان چشم سوزن کنم ^۴

۱۱- هنگامی که رستم از کیخسرو خواست که گر کین را ببخشاید

بدو گفت شاه ای سپهدار من	همی بگسلی بند و زهار من
--------------------------	-------------------------

۱- ص ۷۳۵ - ۷۳۹ ج ۳ . ۲- ص ۸۵۲ - ۸۵۳ ج ۳ .

۳- ص ۸۶۲ ج ۳ . ۴- ص ۹۵۳ - ۹۵۴ ج ۳ .

- که سوگند خوردم به تخت و کلاه
که گر گین نبیند ز من جز بلا
جز این آرزو هر چه خواهی بخواه
۱۲- هومان هنگام نبرد خواستن از گودرز بدو گفت :
- و از آن پس کشیدن سپه را به راه
به پیران سالار و فرمان تو
کزین پور تو کیو لشکر پناه
به خورشید و ماه و به تخت و کلاه
به پیران فتد زو بر آرم ۵ مار ۲
- ۱۳- پس از پیروزی کیخسرو بر تورانیان و کیفر دادن گرویزره، و دخمه
کردن بر پیران، سپاه توران از کیخسرو زنهاار خواستند، و
- بخوردند سوگندهای گران
همه شاه را چاکر و بنده ایم
چو این کرده بودند، بیدار شاه
۱۴- هنگامیکه افراسیاب از کشته شدن پیران آگاه شد
- پس آنگه یکی سخت سوگند خورد
به یزدان که بیزارم از تخت عاج
قبا جوشن و اسپ تخت من است
مگر کین آن نامداران من
بخوام ز کیخسرو شوم زاد
- ۱۵- بهمن از جانب اسفندیار به رستم پیام برد که گشتاسب
مرا گفت رستم ز بس خواسته
- همان کشور و گنج آراسته

۱- ص ۱۱۱۵، ج ۴ - ۲- ص ۱۱۶۸، ج ۵.

۳- ظ: «زندایم» با بیت بعد سازگار تر است.

۴- ص ۱۲۶۹، ج ۵ - ۵- ص ۱۲۸۴ - ۱۲۸۵، ج ۵.

به‌زاول نشسته‌است و گشته‌است مست
 چو کار آیدش دوری از رزمگاه
 بر آشفت یک‌روز و سوگند خورد
 که او را بجز بسته در بارگاه
 نیارد به هر کار من پیش دست
 نبیند مرا نیز در بزمگاه
 به روز سپید و شب لاجورد
 نبیند کسی زین گزیده‌سپاه!

پس از گشته شدن نوش آذر و مهرنوش، پسران اسفندیار، بدست زواره و فرامرز، اسفندیار به رستم بر آشفت که

تو گفتی که لشکر یارم به جنگ
 نداری ز من شرم و ز کردگار
 ندانی که مردان پیمان شکن
 دوسگزی دوپور مرا گشته‌اند
 چو بشنید رستم غمی گشت سخت
 به جان و سر شاه سوگند خورد
 که این جنگ هرگز نفرموده‌ام
 ترا نیست آرایش نام و ننگ
 ترسی که پرسد به روز شمار
 ستوده نباشند بر انجمن
 وزان خیرگی هم‌نه بر گشته‌اند
 بلرزید بر سان شاخ درخت
 به خورشید و شمشیر و دشت نبرد
 کسی را که این کرد نسته‌ام

۱۸ - هنگامی که اهرن (خواستگار دختر سوم قیصر) از میرین (داماد قیصر، که گشتاسب وی را در کشتن کرگی که شرط دامادی قیصر بود، یاری کرده بود) راز کشتن کرگ را پرسید

به اهرن چنین گفت کز کار کرگ
 که این راز هرگز به روز و به شب
 بخورد اهرن آن سخت سوگند اوی
 بگویم، چو سوگند یابم بزرگ
 نگویی گشاده نداری دولب
 بپذیرفت سرتاسر آن بنداوی

۱۹ - چون یزدگرد بزه‌گر را در دخمه کردند، موبدان و پهلوانان پارس انجمنی کردند و گفتند:

نخواهیم بر تخت ازین تخمه کس
 ز خاکش به یزدان بنالیم و بس

بخوردند سو گند های گران
 کزین تخمه کس را به شاهنشهی
 ۲۰- چون هر مز نوشیروان از ناراستی بهرام چوینه آگاهی یافت، در بزمی
 که برای خاقان چین آراسته بود
 بدو گفت سو گند ما تازه کن
 به یزدان که او بر تر از برتری است
 که چون باز گردی نه پیچی زمن
 بخوردند سو گند های گران
 به تاج و به گاه و به خورشید و ماه
 که از شاه خاقان نیبچید به دل

باطل ساختن سو گند - هنگامی که موجبات سو گند خوردن از میان
 می رفت، یاسو گندی به اشتباه خورده شده بود، برای آنکه از زیر باد پیمالی که
 به موجب سو گند بر عهده داشتند بیرون آیند، لب را به خاک می آلودند. بدین سان
 سو گند باطل می گشت، و چنان بود که خود سو گندی یاد نشده است. این مورد
 تنها يك بار در شاهنامه، در پایان پادشاهی کیخسرو آمده است بدین گونه:
 کیخسرو هنگام پدرود کردن تاج و تخت، به هر يك از پهلوانان هدیه ای یا
 منشور ولایتی داد و

از آن مهتران نام لهراسب ماند
 به بیژن بفرمود تا با کلاه
 چو دیدش جهاندار، بر پای جست
 فرود آمد از نامور تخت عاج
 به لهراسب سپرد و کرد آفرین
 که این تاج نو بر تو فرخنده باد
 به ایرانیان گفت کز بنخت اوی
 که از دفتر شاه کس بر نخواند
 بیاورد لهراسب را نزد شاه
 بر او آفرین کرد و بگشاد دست
 ز سر بر گرفت آن دل افروز تاج
 همه پادشاهی ایران زمین
 جهان سربه سر پیش تو بنده باد
 بیاشید شادان دل از تخت اوی

همی هر کسی در شکفتی بماند
 زال بر پای خاست و بر این کار شاه اعتراض کرد و گفت:
 سربخت آن کس پر از خاک باد
 که لهراسپ را شاه خواند به داد
 نژادش ندانم ندیدم هنر
 ز چندین بزرگان خسرو نژاد
 و بر این کار سوگند خورد و دیگر پهلوانان نیز با او همدستان شدند و
 خروشی بر آمد ز ایرانیان
 نجویم کس رزم در کارزار
 و چون کیخسرو خداوند را گواه گرفت که لهراسپ از نژاد شاهان و
 نبیره جهاندار هوشنگ هست
 پی جادوان بگسلاند ز خاک
 زمانه جوان گردد از پند اوی
 چو بشنید زال این سخنها پاك
 بیالود لب را به خاک سیاه
 به شاه جهان گفت خرم بدی
 که دانست جز شاه پیروز و راد
 چو سوگند خوردم، به خاک سیاه
 که لهراسپ را شاه بایست خواند
 دهان و را زهر تریاک باد
 ز بیداد هرگز نگیریم یاد
 از این گونه نشنیدم تاجور
 نیامد کسی بر دل شاه یاد؟
 کزین پس بنندیم شاهان میان
 چو لهراسپ را بر کشد شهریار
 خردمند و بینادل و پاک دست
 پدید آورد راه یزدان پاک
 بر این هم بود پاک فرزند اوی
 بیازید و انگشت بر زد به خاک
 به آواز لهراسپ را خواند شاه
 همیشه ز تو دور دست بدی
 که لهراسپ دارد ز شاهان نژاد
 لب آلوده شد، مشمرا این را گناه! *

۱ - ص ۱۴۳۱ - ۱۴۳۴ ج ۵ . * هنگامی که این گفتار زیر چاپ بود، کتاب
 «آیین و رسمهای ایرانیان باستان بر بنیاد شاهنامه فردوسی»، ج اول، از علیقلی اعتماد
 مقدم، چاپ وزارت فرهنگ و هنر، ۲۵۳۵؛ و نیز آیینها در شاهنامه فردوسی، از محمد
 آبادی - باویل، دانشگاه تبریز - ۱۳۵۰ به دستم افتاد، اما برداشت من از شاهنامه درباره
 آیین سوگند، با آنچه دوماؤلف ارجمند در کتاب گرانقدر خود آورده‌اند، اندکی اختلاف
 دارد.

آیا دقیقی زردشتی بود؟

این مسأله که آیا دقیقی زردشتی بوده است یا مسلمان از دیرباز ذهن محققان تاریخ ادبیات ایران را بخود مشغول داشته و در شرق و غرب عالم هر کس که راجع به وی چیزی نوشته ناچار در این باره نیز اظهار عقیدتی کرده است. تا وقتی که مقاله حاضر در ۱۹۳۲ منتشر نشده بود همه دانشمندان اروپا باستثنای ادوارد براون او را زردشتی می‌شمردند، گو این که هرگز کسی تحقیق مستقلی در این خصوص نکرده بود. مقاله شدر این مبحث را در مغرب زمین پایان داد و از آن پس دیگر مسلم شمرده شد که دقیقی زردشتی نبوده است (رک . تاریخ ادبیات ایران ، تألیف ریپکا ، ص ۱۵۳ متن انگلیسی) . دانشمندان ایرانی بخلاف این نظر هنوز معتقدند که پیشرو فردوسی زردشتی بوده است. آقای دکتر صفا در تاریخ ادبیات در ایران (جلد یکم ۳۱۰ - ۴۰۹) و استاد فقید بدیع الزمان فروزانفر در سخن و سخنوران (چاپ دوم ، ص ۲۹) این سخن را بی‌هیچ تردید و احتیاطی بیان کرده‌اند. مرحوم فروزانفر بخصوص اشاره مختصری به یکی دو دلیل از دلائل شدر کرده و آن را ناموجه شمرده است . بنظر می‌رسد که وی از طریق یکی از دوستان خویش بنحو اجمال چیزی از مطالب شدر شنیده بوده است.

اما مقاله « آیا دقیقی زردشتی بود ؟ » (War Daqiqi)

(Zoroastrian?) که ترجمه فارسی آن اینک به حبیب یغمالی

تقدیم می‌گردد بقلم استاد فقید آلمانی هانز هاینریش شدر (Hans Heinrich Schaefer) چهل و چهار سال پیش (۱۹۳۲) در جشن نامه هفتاد سالگی گئورگ یاکب (س ۳۰۳ - ۲۸۸) چاپ شده است. شدر (متولد ۳۱ ژانویه ۱۸۹۶ و متوفی در ۱۳ مارس ۱۹۵۷) که هنگام وفات، استاد کرسی زبانهای شرقی و تاریخ ادیان در دانشگاه گوتینگن بود از نوادر شرق شناسان عالم و از دانشمندان وسیع‌النظری بود که دامنه مطالعات و تحقیقاتش در تاریخ و ادبیات و زبانها و بخصوص عقاید و ادیان ملل دنیای قدیم بسختی حد و سدی می‌شناخت و در عین حال با تمام بیداری و هشجاری يك زنده مرد دنیای کنونی مراقب جریانهای ادبی و فلسفی و نیز سیاسی معاصر بود. روحی پرتلاطم و جوینده داشت. در هفده سالگی کمندی الهی دانته را تماماً بزبان ایتالیائی خوانده بود. در سالهای جنگ جهانی اول که او را بخدمات غیر نظامی در نقاط مختلف گماشته بودند کتب عهد عتیق و جدید و آثار کانت و گوته و دانته و حکمای یونان و نیز کتب دستور زبانهای شرقی را همراه خود داشت. سخنوری کم نظیر بود. پیانو را بخوبی يك متخصص موسیقی دان می‌نواخت. نسبت به گروهی از بزرگان فکر و ادب روزگار در رشته های گوناگون خواه شخصاً و خواه از راه آثارشان آشنائی و شیفتگی یافته، یا از در مخالفت و نبرد قلمی برآمده بود. در باره دو شاعر بزرگ عصر اخیر الیوت و هوفمنز تال مقالات و تألیفاتی داشت. در ۱۹۲۲ رساله فوق دکتری خود را در باره حافظ نوشت (رساله دکتری در باره حسن بصری بود) که متأسفانه بطبع نرسید و فقط بعض قسمت‌های آن بطور پراکنده و از جمله در کتابی که در ۱۹۳۸ راجع به گوته و حافظ نوشت انتشار یافت. در میان تألیفات و مقالات و سخنرانی‌های بسیار فراوان او تحقیقاتی درباره اسلام و اعراب و تصوف و ادبیات فارسی و فلسفه در شرق و غرب و زبانشناسی سامی و ایرانی و تاریخ هخامنشیان و زبان پهلوی و زردشت ومانی و زروان و مسیحیت و انبیای اسرائیل و اشپنگلر و توین بی و رودلف اشتاینر و الیوت و هوفمنز تال و گوته و حافظ و ماکس وبر (جامعه شناس بزرگ که شد شیفته او شده بود و تا خواست خود را به محضر او برساند استاد در گذشته بود) و بسیار بزرگان و رشته‌های دیگر می‌توان یافت. از جمله استادان او بکر (Becker) اسلام‌شناس بزرگ و مارکوارت استاد شهر ایران شناس را باید نام برد. شدر

نخست در کونیگسبرگ و سپس در ۱۹۳۱ در برلن در مقام جانشینی مار کوارت به استادی رسید. سخت‌ترین سالهای فتنه‌بار شوم‌حیات پراتهاب او با ظهور حزب خونخواران هیتلری در حدود همین سالها آغاز نهاد. در خصوص کردار و رفتار شدد در این دوره پلید حیوانی دوستان و مخالفان او طبعاً يك زبان نیستند. مسلم این است که وی همچون کوه استوار نماند. خواه از روی سمیمیت و اعتقاد و خواه زیر فشار قدرت مطلقه دستگاہ تا حدی تن بمصالحت داد. ولی این نیز مسلم است که از جاده تبع و تحقیق هرگز منحرف نشد و نیروی اندیشه و قلم خود را در خدمت مقاصد پلید اهریمنان نگذاشت. بهر تقدیر از رهگذر حوادث سهمناک این دوره کوتاه شکستی جبران ناپذیر بر روح ناآرام او وارد آمد و گویا در اعماق وجودش هرگز از شکنجه این ضربت تقدیر رهایی نیافت. در ۱۹۴۶ کرسی زبانهای شرقی و تاریخ ادیان در دانشگاه گوتینگن بدو تعلق گرفت و با آن که به تدریس و تحقیق ادامه داد و مخصوصاً می‌کوشید که نسل جوان آلمان را از سقوط باز دارد شخصاً دیگر کاملاً کمر راست نکرد تا آن که زندگیش نابهنگام با فاجعه‌ای دردناک در ۱۹۵۷ با آخر رسید. شرح حال و بحثی در آثار شدد را پس از وفاتش پریتساک (O.Pritsak) استاد دانشگاه هامبورگ در مجله انجمن خاورشناسان آلمان (ZDMG) سال یکصد و هشتم ۱۹۵۸ / ص ۴۰-۲۱ نوشته است. آنچه در بالا گذشت شمه‌ایست از آن مقاله.

مقاله زیر دقت و ژرف‌بینی شدد را تا حدی نشان میدهد. وی وجود نام زردشت را در چند بیت دقیقی و بخصوص قول شاعر را که چهار خصلت برگزیده است که از آن میان یکی «دین زردهشتی» است برای اثبات زردشتی بودن او کافی ندانسته و کوشیده است تا از راه تحلیل ابیات و بعضی گفته‌های شاعر که ظاهراً ارتباطی بمسأله ندارد بعمق فکر و مسلک و مشرب او پی ببرد. در طی سالهای درازی که از انتشار این مقاله می‌گذرد متون فراوان طبع شده و از جمله تعداد بیشتری از اشعار دقیقی بدست آمده است. شمار ابیات معلوم او بنیر از هزار بیت گشتاسب‌نامه که در آن هنگام از حدود ۱۲۰۰ بیت نمی‌گذشته است اکنون از ۳۰۰ تجاوز کرده است که همه را باضافه ابیات مشکوک و منسوب بدیگران ژیلبر لازار در کتاب «اشعار پراکنده قدیم‌ترین شعرای فارسی زبان از حفظة باد غیبی

تا دقیقی» (انستیتوی ایران و فرانسه ۱۳۴۲/۱۹۴۶) فراهم آورده است.

در ترجمه زیر ارجاعات اصل مقاله را که اکثراً به لغت فرس اسدی (چاپ هورن) است عیناً نقل کرده‌ام و چون چاپ مزبور نایاب است شماره ابیات را در کتاب آقای لازار بر آن افزودم تا خوانندگان ایرانی بتوانند بدان مراجعه کنند. چاپهای اقبال و دبیرسبافی از فرهنگ لغت فرس در دسترس نبود تا تحقیقات و حواشی آن دو دانشمند را نیز بر حواشی این ترجمه بیفزایم. ولی چون نقل از اسدی همیشه با ذکر واژه‌هاست یافتن ابیات مورد نظر در هر چاپی آسان خواهد بود .

ترجمه درست این مقاله (مانند هر ترجمه درست دیگر) کار آسانی نبود . اگر دانشمندان خطائی در آن یافتند امیدوارم از اظهار آن دریغ نوزند .

حشمت مؤید

آیا دقیقی زردشتی بود ؟؟

۱- این نکته را که پیشرو فردوسی و نخستین استاد حماسه پهلوانی در ایران عهد اسلامی که ما بدو دسترسی داریم نسبت به دین اسلام بیگانه بوده و به آئین کهن زردشتی قوم خویش وفادار مانده بوده است سابقاً مؤلفان تذکره های فارسی از دو بیت پایان يك شعر غنائی^۱ او استنباط کرده‌اند که می گوید:

۱- اته هشت بیت این شعر را گرد آورده و در جشن نامه فلیشر (H. L. Fleischer) موسوم به پژوهش های شرقی (Morgenländische Forschungen) ص ۵۸ به بعد همراه با ترجمه آلمانی منتشر کرده است. دو بیت دیگر این شعر در المعجم شمس قیس (طبع قزوینی و براون در سلسله انتشارات اوقاف گیپ ، ص ۲۱۰ / طبع مدرس رضوی ، افست رشديه ، ص ۲۴۰) باقی مانده است :

زمین بر سان خون آلود دیبا	هوا بر سان نیل آلود مثنی
بطم نوش گشته چشمه آب	برنگه دیده آهوی دشتی

[این قطعه جمعاً دارای دوازده بیت است و در منابع مختلف از قبیل تذکره عرفات و

دقیقی چارخصلت بر گزیده است بکیتی از همه خوبی و زشتی

لب باقوت رنگ و ناله چنگ می خون رنگ و دین زردهشتی^۱

دانشمندان غربی نیز بر اساس همین دو بیت دقیقی را زردشتی دانسته‌اند. این نظر را نخست گراف شاک^۲ و اشپیکل^۳ اظهار کردند. سپس اته^۴ و نولدکه^۵ و هرن^۶ از آن پیروی کردند و با وجود تردیدی که ادوارد براون در صحت این

→
آتشکده آذر و هفت اقلیم و سفینه خوشگو و مجمع الفصحا نقل شده است و متن آن را در تألیفات جدید از جمله بهشت سخن دکتر حمیدی ۲۴/۱ (ده بیت) و گنج سخن دکتر صفای ۳۱/۱ (دوازده بیت) و تاریخ ادبیات در ایران از همان دانشمند ۴۱۸/۱ (نیز همان ۱۲ بیت) و سخن و سخنوران بدیع الزمان فروزانفر، ص ۳۰ (چاپ خوارزمی ۱۳۵۰، نه بیت) و اشعار پراکنده قدیم ترین شعرای فارسی زبان، از ژیلبر لازار، ص ۶۴ (دوازده بیت) می‌توان یافت. ترتیب ابیات و قراءت پاره‌ای از واژه‌ها در این متون گاهی مختلف است، مؤید].

۱- دقیقی در این شعر الزام حرکت پیش ارقبه (حنو) را نکرده و کشتی و دشتی و بهشتی را که حنو آنها بترتیب پیش و زبر و زیر است با یکدیگر قافیه بسته است. در شاهنامه کلمه زردهشت را یکبار با «بکشت» (ص ۱۴۹۷/بیت ۴۲) و یکبار با «پشت» (۸۸/۱۴۹۹) که حنو هر دو ضم است قافیه بسته است و در دو بیت دیگر (بکشت ۱۴۹۹/۶۲ و بهشت ۱۵۰۰/۸۴) رعایت حرکت را نکرده است. نام پنجمبرایران علاوه بر «زردهشت» بصورت «زردشت» در ابیات ۸۸/۱۵۰۰ و ۳۷۲/۱۵۱۸ و ۸۲۷/۱۵۴۳ آمده است.

2_ Graftschack : Heldensagen von Firdusi (1855) 22.

3_ F. Spiegel : Iranische Altertumskunde (شناخت ایران باستان =) 1, 671

4_ H. Ethé : Grundriss der Iranischen Philologie (اساس زبان‌شناسی =) II, 222 (ایرانی)

5_ Th. Nöldeke : Persische Studien (مطالعات ایرانی =) II 126, 1892, (Sitzungsberichte Wiener Akademie = گزارشهای آکادمی وین - Abhandlung 12) 12, 16. Das Persische National Epos (حماسه ملی ایران =) 1920, 20

6_ P. Horn : Geschichte der persischen Literatur (تاریخ ادبیات =) 81 (فارسی)

نظر ابراز کرد و ذیلاً راجع به آن بحث خواهیم کرد اخیراً بنویست چنین نوشته است: «فراموش نکنیم که دقیقی یعنی شاعری که نخست بار در بحر متقارب شعر سرود زردشتی بوده است»^۱، و کریستن سن می نویسد: «دقیقی چنانکه از یکی از اشعار عشقی باقی مانده اش استنباط می شود پیرو آئین زردشت بود»^۲.

در برابر این نظر عقیده بزرگترین شناسنده اروپائی ایرانیان و شعر فارسی یعنی ادوارد براون قرار دارد که در ۱۹۰۲ درباره دو بیت مزبور چنین نوشته است: «با آن که عوفی این شعر را نیاورده است من در درستی اسناد آن به دقیقی شکی ندارم جز این که معتقدم که دانشمندان بیش از آن که غرض شاعر بوده است معنی بار آن کرده اند و دقیقی از کیش زردشت تنها يك امر یعنی حلال بودن شراب را ستایش کرده است... که هنوز هم یکی از مشخصات زندگی روزمره زردشتیان ایران، همین خوردن شراب است»^۳.

این نظر که تمایل دقیقی به آئین زردشت ناشی از علاقه او به می گساری بوده است حدسی معقول است. ولی این که چه داعیه ای شاعر را برانگیخته است تا در شعر خود از «دین زردهشتی» نام ببرد مطلبی است که تا آنجا که من میدانم تا کنون کسی درست تر از علی احمدخان هاشمی مؤلف مخزن الغرائب تألیف سال ۱۲۱۸ هـ ق / ۱۸۰۳-۴ میلادی (به نقل اته^۴) درك نکرده است. وی زردشتی بودن

1-- E. Benveniste : Journal Asiatique, 217, 1930, 224

ضمناً باید دانست که بخلاف اظهار بنویست دقیقی نخستین شاعری نبود که در بحر متقارب شعر گفت و چنان که نولدکه ثابت کرده است ابوشکور بلخی شاعر روزگار سامانیان در این کار پیش قدم بود.

2-- A. Christensen : Firdausis Kongebog (شاهنامه فردوسی) 1931, 10

۳ - تاریخ ادبی ایران ۱/ ۵۴۹ و سپس به پیروی از براون ویلیام جکسن در «شعر قدیم پارسی» (Early Persian Poetry) ، ۱۹۲۰/ ۶۱ به بعد.

۴ - پژوهش های شرقی ۵۹ ؛ مقایسه شود با «اساس زبان شناسی ایرانی» ، ج ۲ ، ص ۲۱۶ ، شماره ۴۵.

دقیقی را رد کرده، استفاده او را از کلمه زردهشتی صرفاً برای قافیه پردازی دانسته است^۱. در این سخن حتماً حق با هاشمی است. چه وی اشعار ۳۱۴۸ شاعر فارسی زبان را در اثر خود بررسی کرده و لابد میدانسته است که شاعر ایرانی بخاطر ساختن يك قافیه مناسب از اظهار هیچ سخنی روگردان نیست.

قابل تصور نیست که يك زردشتی معتقد در قرن چهارم/دهم در انظار مردم ایران اعتراف مذهبی خویش را با چنان بی پروائی با اقرار به عشق و طرب و باده - کساری توأم کرده باشد. ابیات تأمل انگیز دقیقی را باید حاصل آن حالت احساساتی مألوف در اشعار عشقی فارسی دانست که در طی آن شاعر شور زندگی و کامجویی از جهان را توأم با لذت گناه به لحنی مرکب از بی قیدی شوخی آمیز و جد محتاطانه بیان می کند. میل به بازی با آتش و اظهار سخن تحريك آمیز و جسورانه از عناصر شعر غنائی فارسی است. دقیقی نخست علاقه خود را نسبت به شراب اظهار می کند و این بگوش مسلمانان ناخوش آیند است، پس چرا فراتر نرود و از اعتراض سر پوشیده خود به حرمت شراب کامی فراتر نگذارد و زبان به کفر نکشاید؟ خاصه که کفر مزبور شعر وی را با قافیه ای زیبا پایان میدهد.

۲- باید بیاد آورد که فردوسی یعنی معتبرترین مرجع صالحی که در این موضوع می توان یافت از مسلمان بودن دقیقی بی خبر است با وجودی که هم در شخص او و هم در شعرش بدیده انتقاد نظر کرده است. فردوسی در قضاوت خویش نسبت به هنر شاعری دقیقی دچار نوعی تردید بوده و تکلیف خود را با او درست روشن نکرده است. وی هزار بیت حماسی را که دقیقی بجا گذاشته بود در شاهنامه گنجانده است^۲ و سخنان درشتی را که بدنبال آن ابیات در مذمت آن آورده

۱ - در هر حال این مفهوم عبارت اصلی نویسنده مزبور است که می گوید: «اگر لازم صنعت الفاظ شعر است». نسخه کتاب در این مورد فاسد است و اتمه جرأت نکرده است که آن را ترجمه کند.

۲ - طبع وولرس (= بروخیم) ص ۱۴۹۶ بیت ۱۴ تا ۱۵۵۳ بیت ۱۰۰۱.

است ۱ گویا دريك لحظه نامناسب اندوه و دلتنگی سروده باشد^۲. زیرا مقدمه‌ای که پیش از نقل يك هزار بیت دقیقی آورده^۳ چنان گرم و نجیبانه است که او را (فردوسی را) در قیاس با شاعران دیگر قابل ستایش می‌کند و همین صمیمیت و بزرگواری در آن ابیات هم که وی در آغاز شاهنامه بیاد پیشرو خود سروده است کاملاً آشکار است^۴. در آن مقدمه فردوسی راجع به قدرت دقیقی در شاعری ابدأ حرفی ندارد ولی به بخت بدی که بر زندگی و مرگ نابهنگام او سایه انداخته بود اشاره کرده است و از اظهار این مطلب گریزی نداشته است :

جوانیش را خوی بد یار بود	ابا بد همیشه به پیکار بود
برو تاختن کرد ناگاه مرگ	بسر بر نهادش یکی تیره ترک
بدان خوی بد جان شیرین بداد	نبود از جهان دلش یکروز شاد
یکایک از او بخت برگشته شد	بدست یکی بنده برگشته شد

عفت فردوسی در نظم مطالب عشقی مشهور است. چنان که از ابیات بالا برمیآید وی میدانست که آیندگان دربارهٔ دقیقی خواهند گفت^۵ که وی در پایان شبی که با معشوق و مملوک خود به عیش و عشرت سپری کرد بر دست او کشته شد. بهمین نظر است که فردوسی گفتار خود را با دعائی در حق دقیقی پایان رسانده می‌گوید:

خدایا بیخشا گناه ورا بیفزای در حشر جاه ورا

قابل تصور نیست که فردوسی برای يك زردشتی کافر این گونه دعا کرده باشد. پس جایی که فردوسی، مانند عوفی در روزگار بعد که هم‌اکنون در باب او

- ۱- همان طبع ۱۵۵۴ بیت ۱۰۰۸ تا ۱۰۱۵. ابیات ۱۰۰۲ تا ۱۰۰۷ را که در نسخهٔ پ نیست حتماً باید الحاقی شمرد.
- ۲- رك. نولدکه: مطالعات ایرانی. دوم ۱۷: حماسه ملی ایران ۲۲.
- ۳- طبع وولرس (= بروخیم) ۱/۱۴۹۵ تا ۱۳/۱۴۹۶.
- ۴- همان اثر، ص ۱۴۶/۹ تا ۱۵۳.
- ۵- اته، همان اثر ۸۵.

سخن خواهم گفت ، از زردشتی بودن دقیقی بی خبر باشد باید پذیرفت که وی زردشتی نبوده است .

۳- يك دليل روشن تر که بتنهائی برای حل این مسأله کافی است نام شاعر است. عوفی در لباب الالباب^۱ که قدیم ترین تذکره فارسی است (تألیف سال ۱۸/۶۲۲) نام او را ابومنصور محمد بن احمد الدقیقی الطوسی ضبط کرده است^۲. يك ایرانی قرن چهارم/دهم که نظیر پدر خود نامی صریحاً اسلامی اختیار کند و بر پسرش نیز چنین نامی نهد حتماً زردشتی نیست. این نکته البته از نظر تولد که دور نمانده است^۳، ولی از آنجا که وی اعتراف مذهبی دقیقی را (در شعر مورد بحث) کاملاً جدی تلقی کرده بود ناچار جز این راهی نداشت که اسم دقیقی را در لباب الالباب و تذکره های متأخر بر آن نادرست بیندارد. وی می نویسد شرح حال شعرای متقدم ایران بطور کلی قابل اعتماد نیست، مثلاً مؤلفی بر خلاف نص صریح دقیقی پیروی او از آئین کهن ایران را انکار می کند. پس مؤلف دیگر می تواند بهمین آسانی نیز برای او و پدر و جدش^۴ اسامی اسلامی جعل کرده باشد. ولی

۱- طبع براون ، دوم ۱۱ و ۱۶ .

۲- اته نیز در اساس زبان شناسی ایرانی ، دوم ۲۲۲ ، نام شاعر را همین گونه آورده است. وی در مقاله سابق خود (پژوهش های شرقی ۵۷) به نقل از هاشمی مذکور و هاشمی با استفاده از عوفی نام شاعر را ابومنصور محمد بن احمد بن احمد ضبط کرده است. اته از روایت صحیح عوفی که در نسخه اصیل لباب الالباب هست و در نسخه برلین که محل استفاده او بوده است نیست خبر نداشته است . نسخه الیوت که اساس چاپ براون است نشان میدهد که يك بار «محمد بن» را باید قلم زد. «ابومنصور احمد» و «منصور بن احمد» که صورتهای دیگر نام شاعر است که اته از تذکره های متأخر استخراج و نقل نموده و تولد که در حماسه ملی ایران ، چاپ دوم ص ۱۲۰ آن را بعنوان روایت های مستقل ضبط کرده است صورتهای دیگر روایت عوفی است که در نتیجه کمی دقتی تحریف شده است و ارزشی ندارد.

۳- همان اثر و همان صفحه .

۴- رك. یادداشت ۱۸ همین صفحه .

تذکره‌ها اصلاً در مواردی، شایسته اعتماد نیستند که مؤلفان آن در نتیجه فقدان اطلاعات درست از گفته‌های خود شاعر بزور نکاتی در باب سرگذشت او بیرون بکشند، برای مثال شرح حال حافظ را در نظر بیاوریم که قسمت اعظم آن از این راه بوجود آمده است، ولی این موضوع بندرت در مورد نام شاعران صدق می‌کند. اتفاقاً همین نکته که مؤلفان متأخر ایرانی دقیقی را زردشتی پنداشته‌اند به علمای اروپائی، خود دلیلی بر صحت نام اوست، زیرا اگر این اسم ثابت و مسلم نمی‌بود مؤلفان مزبور بر شاعر یا لاقول پدرش نامی فارسی می‌نهادند. قول تولد که در عبارت سابق که مؤلفی بر خلاف نص صریح دقیقی زردشتی بودن او را نفی می‌کند اشاره به نظر هاشمی است که ما قبلاً بدان اشاره کرده نشان دادیم که بی‌پایه نیست.

۴ - آنچه تا کنون گفته‌ایم برای اثبات زردشتی بودن دقیقی کافی است. برای تکمیل مطلب اشعار باقی مانده او را مورد مطالعه قرار داده امیدواریم که بر اساس گفته‌های شاعر علاوه بر مطلب مزبور بصیرتی نیز در باره کار و شرایط روحی او بدست آوریم. قبلاً توضیحی در باره آن مقدار از اشعار او که در دست است مناسب بنظر میرسد. در صدر اشعار دقیقی آن هزار بیت معروف قرار دارد که در شاهنامه محفوظ مانده است. در سال ۱۸۷۵ اته ضمن مقاله‌ای در باره پیشروان و هم‌عصران رودکی، که کار تحقیق را بنیان نهاد و ما تا کنون مکرراً از آن یاد کرده‌ایم، پاره‌هایی از پنج شعر غنائی دقیقی و یک دو بیتی که در نسبت آن به وی تردید هست و رویهمرفته ۲۵ بیت می‌شود گرد آورده است. در سال

۱- پژوهش‌های شرقی، ص ۶۲-۵۸. در این مقاله برای اشاره به این شش پاره شعر و شماره‌های ابیات آن عیناً از ارقامی که اته بکار برده است استفاده خواهد شد. دو بیتی مورد بحث را علاوه بر دقیقی به کسانی هم نسبت داده‌اند. قرائن رباعی بودن این شعر یکی مطابقت قافیه در مصراع‌های اول و دوم و چهارم است که قطعه بودن آن را ناممکن می‌سازد، دیگر تمام بودن معنی و موجز بودن آن که مانع این میشود که آن را بیت اول و دوم غزلی از نوع فی‌المثل اشعار اخلاقی و حکمی ناسرخسرو بشمریم. ولی وزن این دو بیت برخلاف تمام قواعد منارع است. اته از روی احتیاط آن را دروده (Lied) خوانده است.

۱۸۹۷ تعداد ۶۰ بیت دیگر که اسدی در فرهنگ لغت فرس^۱ خویش بعنوان شاهد لغات نقل نموده است بر مقدار مذکور افزوده شد. از مجموع این ۶۰ بیت تنها دو بیت مربوط بهم و دنباله يك ديگر و باقی همگی تك بیت است. طبع لباب الالباب عوفی در ۱۹۰۳ علاوه بر ۱۲ بیت موجود در شماره های ۲ و ۳ و ۵ مقاله اته^۲ پانزده بیت جدید مشتمل بر یارهائی از سه قصیده که عوفی مخاطب آنها را نیز معرفی کرده است و بقایای چهار شعر دیگر را بمنصه ظهور آورد^۳.

بالاخره چاپ کتاب ذی قیمت المعجم فی معاییر اشعار المعجم در ۱۹۰۹ علاوه بر يك قطعه سه بیتی که بیت اول آن همان شماره یکم اته و دو بیت دیگر تازه است^۴ جمعاً سه قطعه دیگر مشتمل بر ۱۱ بیت جدید دقیقی را مکشوف ساخت.^۵ ترکیب مفرداتی که در منابع مختلف پیدا شده است ندرتاً امکان پذیر است و این نشان میدهد که مقدار اشعار غنائی دقیقی حتماً کم نبوده است. از میان مفرداتی که در فرهنگ اسدی محفوظ مانده است ایاتی که بعنوان شاهد برای واژه‌های زیر آمده حتماً اجزاء يك شعرا اند:

۱- رخشا و پروا و ازدرها^۶

۱- طبع پاول هورن در سلسله انتشارات انجمن علوم گوتینگن، ۱۸۹۷.
 ۲- متن این سه قطعه در مقاله اته فقط در يك مورد با تحریر لباب الالباب چاپ براون تفاوت دارد و آن شماره ۲ بیت اته است که کلمه آخر آن «سر سری» در سیاق کلام مفهوم درستی ندارد و در لباب الالباب بجای آن «بر سری» آمده که پیداست درست است. [رك . لازار : اشعار پراکنده، ص ۱۷۷/۳۳۸. این شعر چنان که لازار نیز در حاشیه ضبط کرده است منسوب به فرخی است. مؤید].

۳- لباب الالباب، طبع براون، دوم، ص ۱۱-۱۲.

۴- رك. یادداشت ۱، صفحه ۴۷۴.

۵- طبع محمدقزوینی و براون، ص ۲۱۰ و ۱۳۰ به بعد و ۲۵۵.

۶- لازار نیز این سه بیت را بهم پیوسته شمرده و بیتی دیگر بنقل از نسخه حاشیه نخبوانی فرهنگ اسدی (چاپ عباس اقبال) و نیز فرهنگ شعوری و فرهنگ سروری بر آن افزوده است. رك. اشعار پراکنده، ص ۱۴۳-۱۴۴، آیات ۱۶-۱۹ (مؤید).

۲- هرمنز و گرزمان^۱

۳- فروغ و خوی^۲

۴- خباک و کراک و هزاک و ازهراک^۳

۵- شجام و لغام^۴

۶- آهون و برهون و بون^۵

۷- گرای و گزای^۶

و شاید نیز ۸- زند و سرپایان^۷

چند بیت از مفردات منقول در لغت فرس اسدی را می‌توان با پاره‌های باقی مانده در مآخذ دیگر بهم‌پیوسته و اجزاء يك شعر واحد دانست. از آن جمله است بیت شاهد «هرمنز» که با مختصر تفاوتی در دو کلمه بیت سوم پاره شعری را در

۱- جمعاً سه بیت است و لازار دو بیت بدان افزوده است؛ رك . اشعار پراکنده ، ۱۵۹/۱۶۱-۱۵۷ (مؤید).

۲- رك . اشعار پراکنده ، ۱۵۱/۵۶-۷۵ (مؤید) .

۳- رك . اشعار پراکنده ، ۱۴۲/۱۲-۹ (مؤید) .

۴- رك . اشعار پراکنده ، ۱۵۸/۱۵۲-۱۵۱ (مؤید) .

۵- لازار فقط آن دو بیت را که با واژه‌های آهون و برهون پایان می‌یابد مربوط بیکدیگر شمرده و بیت مختموم به «بون» را جدا ضبط کرده است با آن که هر سه بیت دارای يك وزن است و پیش‌نهاد شدد درست بنظر می‌رسد؛ رك . اشعار پراکنده ، ۱۶۰/ بیت ۱۶۷ و ۱۶۱/ بیت ۱۷۱-۱۷۰ (مؤید) .

۶- لازار شش بیت این شعر را فراهم آورده است (اشعار پراکنده ۱۴۹-۱۴۸/۵۶ (۵۱) . بنظر می‌رسد که بیت بعدی (شماره ۵۷) نیز چنان که از معنی و وزن و قافیه آن برمی‌آید جزء همین شعر است و اگر بجای «بتو» در متن لازار «ازتو» قرار دهیم چنان که در مجمع-الفرس سروری (طبع دبیرسپاهی، یکم ۶۰) دیده می‌شود سکنه موجود در مصراع اول نیز از میان می‌رود (مؤید) .

۷- این دو بیت و هم‌چنین هفت بیت دیگر را لازار متعلق به قصیده معروف (پری‌چهره بتی‌عبار دلبرالخ) دانسته است؛ رك . اشعار پراکنده ۱۵۵-۱۳۱/۷۷-۰ بر بنده معلوم نشد که چرا شدد بیت: «گراو رفتی بجای حیدرگرد برزم شاه گردان عمروعنتر» را ، که با تفاوتی در متن (گرو رفتی بجای حیدری کرد...) در مآخذ او یعنی لغت فرس چاپ هورن بدلیبال بیت شاهد «سرپایان» آمده ، نادیده گرفته است (مؤید).

لباب الالباب (دوم ۱۲/۵-۳) تشکیل داده است ۱.

بیت شاهد «هین» با دو سطر ۷-۸ لباب الالباب، ص ۱۳^۲ و هم چنین دو بیت شاهد «گرای» و «گزای» با آیات ۸-۹ لباب الالباب، ص ۱۲ اجزاء دو شعر می باشند^۳.

شاید دو بیت موجود در المعجم (ص ۲۵۵) نیز با آیات ۱۷-۱۶ ص ۱۳ لباب الالباب یکدیگر مربوط باشند^۴.

۵- از اشعار دقیقی، چه حماسی و چه غنائی، چنین استنباط میشود که وی زردشتی نبوده است. زیرا مطالعه آنها آشکار می سازد که سراینده این اشعار از دین و احکام و آداب و اصطلاحات زردشتی تنها اطلاعی بسیار مبهم و تاریک که درخور يك آدم بیگانه و بی علاقه است، داشته است. وی برعکس با معلومات اسلامی انس داشته و مهمتر آن که در چند مورد که سخن از مطالب زردشتی رفته است دقیقی مکرراً طرز تفکر و دریافت اسلامی خود را بروز داده و بی اختیار مقیاس های اسلامی درباره آنها بکار برده است.

هزار بیتی که فردوسی در شاهنامه آورده است ۵ با کناره گیری لهراسب از پادشاهی و بر تخت نشستن گشتاسب آغاز می یابد. در طی این هزار بیت زردشت ظهور می کند و پادشاه ایران بدو می گردد و میان او و ارجاسب تورانی جنگ درمی گیرد و زریر پسر گشتاسب کشته می شود، ایرانیان پیروز می گردند، گشتاسب و پسرش اسفندیار در انتشار دین جدید کوشش ها می کنند و سر انجام

۱ و ۲ و ۳- رك. یادداشت شماره ۱، ص ۴۸۲.

۴- غرض دو بیت ص ۲۸۶ طبع مدرس رضوی است که در حقیقت متعلق به قصیده «پری چهره بتی هیار و دلبر» بوده، درواشعار پراکنده، ۱۵۵/۱۲۸-۱۲۷ نقل شده است. دو بیت عوفی هم در همان قصیده، ۱۲۰-۱۱۹، ضبط است (مؤید).

۵- رك. یادداشت ۲، ص ۴۷۷، از این پس در موارد ارجاع بدان فقط شماره آیات را ذکر خواهیم کرد.

خلاف میان پدر و پسر آغاز می‌یابد. دانشمندان بحق بر آنند که برای فردوسی غنیمتی بود که دقیقی شرح ظهور زردشت را سروده بود و خود او از ورود در این مبحث نامناسب و دشوار معاف ماند.

ولی لحن سخن دقیقی درباره شروع و بسط «دین بهی» بهیچ وجه گرم‌تر و محبت‌آمیزتر از لحن دیگر نویسندگان ایرانی عهد اسلامی نیست. در گفتار او چیزی که خشم يك خواننده مسلمان بی تعصب را هم برانگیزد یا حتی بوی ایمان شاعر از آن بمشام برسد دیده نمی‌شود. لحن اشعار دقیقی آرام و عینی است و اشاره‌ای به دل بستگی او به آئین زردشت و یا نیشی به دین عرب که ختم کیش بهی را خوانده بود در آن نیست.

شخص زردشت در وصف او مبهم و سایه مانند است و فقط لحظه‌ای در صحنه ظاهر می‌شود و سرعت ناپدید می‌گردد. توجه شاعر معطوف به شخص زردشت نیست بلکه متمرکز در موضوع جنگ میان توران و ایران است که با ظهور پیغمبر ایرانی از نو شعله‌ور می‌شود.

دقیقی در برابر آئین ستاره پرستی ایرانیان پیش از زردشت هم که جمشید بنیان نهاد بهمان نسبت بی طرف بوده آن را نوعی خدا پرستی تلقی می‌کند که حقانیت آن کمتر از کیش زردشت نیست^۱. ارجاسب تورانی با آن که دست از آئین کهن برنداشته است و تن به دعوت زردشت نمیدهد در شعر دقیقی پرستنده خدای برحق است (رك. مخصوصاً به بیت ۱۲۸)^۲. برداشت اسلامی دقیقی را درست از اینجا می‌توان دریافت که در چشم او آنچه در آئین زردشت نو ظهور است نه تصور جدیدی از خدا و طرح نوین دین و ایمان بلکه رسالت نبوی وی و وجوب شناختن آن و عمل به فرائض دینی است که او نازل کرده است. کلمه شهادت اسلامی

۱- همان گونه که در شعر فارسی «زبان پهلوی» بمانی مطلق زبان قدیم بکار رفته است

دقیقی آئین کهن جمشید را «پهلوی کیش» خوانده است (بیت ۱۴۱).

۲- تلمه‌ای که وی به گشتاسب می‌نویسد این گونه آغاز میشود:

نخستین بنام خدای جهان شناسنده آشکار و نهان (مؤید)

در جزء اول که اعتراف به وحدانیت الهی است (لااله الا الله) چیز تازه‌ای نیست و اهمیت اساسی آن در جزء دوم می‌باشد که اعتراف به رسالت بر حق محمد (ص) است. هنگامی که گشتاسب بنام خداوند و بنام «دین آور پاک رای» (بیت ۳۳۳) سوگند یاد می‌کند مثل این است که دقیقی کلمه شهادت اسلامی را بکار برده باشد. وی زردشت را همه جا پیغمبر خوانده است و این نیز تفکر اسلامی او را نشان می‌دهد چه در عهد اسلامی است که «پیغمبر» در زبان فارسی اصطلاحی دینی شده و در برابر واژه عربی «رسول» بکار گرفته شده است. مشخص‌تر از این موردی است که شاعر از اصطلاح خاص عربی رایج در قرون سوم و چهارم، نهم و دهم میلادی استفاده کرده به ارجاسب خبر می‌دهد که زردشت «بدعوی پیغمبری» (= دعوی الرسالة) (بیت ۱۰۴) در ایران قیام کرده است^۱.

۶- اطلاعاتی که دقیقی از دین زردشتی میدهد اندک و کلی است. بقول او زردشت خبر از بهشت می‌دهد که در آن خدا را و دوزخ که در آن اهریمن رادیده است (بیت ۱۰۵ پیعد و ۱۳۸). بنا بگفته او زردشت اهریمن بد کنش (بیت ۴۲) را کشته است و این سخن يك شخص زردشتی نیست. هم چنین يك آدم زردشتی دو پسر ارجاسب را اهریمن نمی‌خواند (بیت ۲۶۹) ۲. بعلاوه در این اشعار از موضوع دوگانگی در جهان بینی زردشت و فلسفه اخلاقی مترتب بر آن یعنی لزوم نبرد برای پیروز ساختن نیکی اثری نیست. مشخصات بارز رسالت زردشت از دید دقیقی همه اموری کاملاً ظاهری و عبارت است از کشتی بستن (بیت‌های ۵۶، ۷۹، ۱۱۰، ۲۰۸، ۸۲۶)، تأسیس آتشکده‌ها و افروختن آتش مقدس در آن (ایات ۶۰،

۱- دقیقی اصطلاح «پیغمبری» را در موردی هم استعمال کرده است که گشتاسب برای

تبلیغ دین به زابلستان مبرود (بزابلستان شد به پیغمبری... بیت ۹۷۲).

۲- کهرم و اندیرمان برادران ارجاسب بودند هر چند نام پسرش هم کهرم بود. بیت ۲۶۹ مورد استناد شذر این است: برادر بد او را دو اهرمندان یکی کهرم و دیگر اندیرمان (مؤید)

۸۱، ۷۴۵، ۷۹۶، ۸۰۳، ۸۲۴، ۸۹۲، ۸۹۹، ۹۶۹) (شاعر فقط مهر برزین را اسم می برد، بیت ۶۱)، و بالاخره بر گماشتن و فرستادن مؤبدان (مغان) ^۱ که در دربار حکومت جایگاه خاص خود را می یابند (آیات ۶۰، ۱۹۰ بعد، ۲۶۳، ۲۹۹، ۹۲۳، ۹۲۶، ۹۶۲).

همه این امور برای هر ایرانی مسلمان با فرهنگ همان گونه پیش پا افتاده و عادی است که اسامی ماههای قدیم که دقیقی گاهی ذکر نموده است ^۲. دید واقعی نسبت با مورد زردشتی در شعر او نیست.

از افسانه مربوط به کارهای زردشت پس از رفتن به دربار گشتاسب و ایمان آوردن آن پادشاه بدو تنها جزئی که دقیقی نقل کرده کاشتن سرو کشر است به یاد بود گردیدن وی به دین بهی. شاعر عجله دارد که زودتر به داستان رزم ایران و توران و سوابق سیاسی آن پردازد در حالی که جنبه دینی این نبرد کمتر مورد نظر اوست و همان گونه که ارجاسب را خداپرست خوانده پیشوایان روحانی او را هم نظیر دشمنانشان یعنی روحانیان زردشتی مؤبد نامیده است (بیت ۱۰۲).

تصور دقیقی از کتاب مقدس زردشتیان کاملاً آشفته است و از محتوای آن کتاب جز در یک مورد سخن نگفته است. در نظر او تنها همین مهم شمرده می شود که رسالت زردشت با نزول کتابی آسمانی همراه بوده است (بیت ۱۰۶) و این خود

۱- گاهی جاماسب وزیر غیبدان گشتاسب هم مؤبد خوانده می شود (بیت ۷۹۹). علاوه بر مؤبدان گروه دیگری از جاهنندان هستند بنام ردان (بیت ۲۹۹) که در بیت ۹۲۶ بسبب ضرورت قافیه «راد مردان» خوانده شده اند (راد یعنی دهنده و سخاوتمند) و این نشان میدهد که دقیقی معنای واژه راد را در اصل پهلوی (RAT) و اوستائی (RATU) نمی شناخته است. (این واژه در اصل معنی رئیس روحانی داشته است و اگر دقیقی از این معنی آگاهی داشت آن را به مفهوم کریم و جوانمرد و بعنوان دسته ای خاص در کنار مؤبدان بکار نمی برد. رذ. برهان قاطع، ذیل واژه رذ. مؤید).

۲- اردی بهشت (اثر ۱/۱ = اشعار پراکنده ۱۹۵ و نیز شاهنامه ۱۴۸). ۱. بهمن (اثر ۱/۲ = اشعار پراکنده ۳۳۷ [از فرخی است])؛ دی (شاهنامه ۲۲۹).